

## ابعاد سیاست آمریکا در مورد کشورهای مستقل مشترک المنافع

۱.۱. ترنیکف - یوان. کلوشنکو<sup>۱</sup>

به طور کلی سیاست ایالات متحده آمریکا در کشورهای مستقل مشترک المنافع دارای دو مرحله است. در مرحله اول (۱۹۹۱-۹۳) واشنگتن با قبول اینکه جمهوری های مستقل شوروی سابق در بسیاری از جهات اقتصادی و نظامی وابسته به روسیه هستند، اجازه داد که آنها در برخی از زمینه های راهبردی در فضای پس از شوروی با هم شراکت داشته باشند و تا اندازه ای نقش روسیه را به عنوان رهبریت کشورهای مستقل مشترک المنافع به رسمیت شناخت. در دومین مرحله (از پایان سال ۱۹۹۳ تا کنون) با عمیق تر شدن بحران در روسیه و به همان میزان در کشورهای مستقل مشترک المنافع، این کشورها به مرحله ای در جهت تحکیم موقعیت، حفظ استقلال و همچنین تضعیف رابطه با روسیه رسیدند و ایالات متحده آمریکا وارد سیاست «مهار جدید» روسیه فدراتیو در فضای پس از شوروی شد.

فروپاشی سازمان پیمان ورشو و اساس آن - اتحاد جماهیر شوروی - موجب پایان دوره جنگ سرد، اضمحلال نظام دو قطبی در جهان و همچنین باعث پیدایش دولتهای مستقل در فضای اوراسیا شد. دامنه این تغییرات در فضای پس از شوروی، نه تنها در سطح منطقه ای، بلکه در راهبرد سیاستهای جهانی نیز گسترش یافت. خطرات و تهدیدات این تحول موجب مناقشات منطقه ای جدید، تهدید امنیت اروپا و آسیا و به طور کلی تهدید صلح و ثبات در سراسر جهان گردید. توجه سیاستمداران آمریکا، اروپای غربی و کلیه کشورهای همسایه به این منطقه کاملاً بدیهی است. روند به رسمیت شناختن استقلال جمهوری های سابق شوروی

۱. این مقاله از کتاب «ایالات متحده آمریکا، ابرقدرت دنیای جدید» نشر مؤسسه تحقیقات استراتژیکی روسیه (وابسته به ریاست جمهوری) سال ۱۹۹۷ انتخاب و از روسی به فارسی توسط خانم پروین معظمی گودرزی ترجمه شده است.

توسط واشنگتن از سپتامبر سال ۱۹۹۱ با سه کشور بالتیک، یعنی با امضای موافقتنامه رهبران سه جمهوری در ۸ دسامبر سال ۱۹۹۱ در بلاوژسکی، با در نظر گرفتن انحلال اتحاد جماهیر شوروی و تأسیس جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع آغاز گردید. برقراری روابط دیپلماتیک ایالات متحده با کشورهای مذکور در دو مرحله صورت گرفت: ابتدا در پایان سال ۱۹۹۱ با روسیه، اوکراین، بیلوروس، ارمنستان، قزاقستان و قرقیزستان، سپس قبل از مارس ۱۹۹۲ با شش کشور دیگر یعنی: آذربایجان، ملداوی، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان و گرجستان بود.

اساس و پایه سیاستهای آمریکا در مورد خارج جدید روسیه، در زمان اوج مبارزه سیاسی داخلی در جریان فعالیت انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۹۲، شکل گرفت. به قدرت رسیدن دموکراتها با علاقه سنتی آنها نسبت به حقوق بشر و ارزشهای دموکراسی در بدو امر، موجب بلا تکلیفی و ابهام در رابطه با اهداف و اساس جهت‌گیری‌های این سیاست شد. از ابتدا اختلافات پایه‌ای در مقاصد آمریکا در فضای پس از شوروی میان ضرورت اولویت شراکت با روسیه و تلاش در به دست آوردن اهرمهای تأثیرگذار بر دولتهای هسته‌ای جدید مانند اوکراین، بیلوروس و قزاقستان برای رهبری جدید آمریکا مجموعه مشکلاتی را از جنبه‌های نظامی - راهبردی که از دولت جورج بوش باقی مانده بود به وجود آورد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، واشنگتن توجه خاصی نسبت به رابطه با فدراسیون روسیه مبذول داشت. این نگرش نه تنها به دلیل تنها کشور هسته‌ای با قابلیت رقابت با آمریکا در جهان، بلکه تأثیر این کشور بر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بود که کاملاً حفظ شده بود. در مه سال ۱۹۹۲ روسیه و آمریکا با شرکت بیلوروس، قزاقستان و اوکراین موافقتنامه لیسبون، در زمینه قرارداد مربوط به تعرضات راهبردی هسته‌ای - ۱ را امضا کردند. اخیراً سه کشور این مجموعه موقعیت غیرهسته‌ای خود را اعلام و قصد دارند به قرارداد عدم توسعه سلاحهای هسته‌ای بپیوندند. در ژانویه سال ۱۹۹۴ در مسکو قرارداد سه جانبه‌ای میان رؤسای جمهور آمریکا، روسیه و اوکراین مبنی بر خروج کلاهکهای هسته‌ای از مرزهای اوکراین و روسیه به امضا رسید.

در آغاز سال ۱۹۹۴ پس از اینکه یکی از مسایل مهم راهبردی، در زمینه امنیت هسته‌ای

از طرف واشنگتن حل گردید، رهبری روسیه در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به عنوان یکی از عوامل اصلی در ممانعت از فعال شدن سیاست آمریکا در مورد کشورهای مذکور در نظر گرفته می‌شد. از آن به بعد ادعای مسکو مبنی بر نقش رهبری کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بی‌اساس تلقی می‌گردید و بلادرنگ موجب واکنش منفی واشنگتن می‌شد. نکته در خور توجه در این خصوص، موضع آمریکا پس از انتشار دکترین نظامی روسیه (پاییز سال ۱۹۹۳) می‌باشد که طبق این دکترین، ارتش روسیه می‌تواند در اطراف مرزهای شوروی سابق آزادانه فعالیت نماید. در پایان ژانویه ۱۹۹۴ کلیتون پیامی در خصوص «محدودیت» دکترین روسیه به کنگره ارسال داشت، در ضمن کاخ سفید اعلام کرد که ارتش روسیه تنها در صورتی می‌تواند در مرزهای کشوری مستقر شود که آن کشور با این عمل موافقت نماید و علاوه بر این باید با رعایت مقررات حقوق بین‌الملل همراه باشد. همچنین تأکید شد که اگر روسیه برای حل مشکل اتباع روسیه در «خارج نزدیک» مداخله نظامی نماید، این امر برای ایالات متحده آمریکا غیرقابل قبول خواهد بود، گرچه این موضوع هیچ‌گاه در روسیه فدراتیو وجود نداشته است، ولیکن یکی از بندهای «محدودیت» دکترین نظامی روسیه می‌باشد. در سطح غیررسمی، بعضی از کارشناسان غربی بسیار صادقانه بیاناتی را ایراد کردند. به نظر آنها ایالات متحده آمریکا باید با هدف ممانعت از گسترش روابط روسیه با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و اختلافات بالقوه‌ای که کاخ سفید در ابتدا آنها را دست‌کم گرفته بود عمل نماید و در این زمینه باید بعضی از حالت‌های «مهار» را یادآور شود.<sup>۱</sup>

### خط‌مشی‌های اساسی سیاست آمریکا در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع

تلاش برای اعمال حاکمیت برتر، بیان‌کننده خط‌مشی سیاست خارجی واشنگتن در دوره جنگ سرد می‌باشد. بدیهی است که با اضمحلال و فروپاشی شوروی تهدید این کشور از بین نرفته و همچنان «دشمن اصلی» می‌باشد. هدف آمریکا در رهبری جهان در دوره جدید توسعه روابط بین‌الملل، در «دکترین کلیتون» مورد تأیید قرار گرفت و همچنین تحت عنوان

1. Beukel E. America Approaching the Soviet successor states: Between Idealism and Realism // odence (Denmark). 1995, pp.57-60.

«راهبرد توسعه» برای نخستین بار توسط ا. لیک معاون سابق رئیس جمهور در امور امنیت ملی در سپتامبر سال ۱۹۹۳ در سخنرانی مهم وی در دانشکده تحقیقات بین‌المللی دانشگاه جان‌هایکینز<sup>۱</sup> بیان شد. توسعه و گسترش «فضای دموکراسی و اقتصاد بازار» که تحت عنوان حمایت از کشورهای تازه استقلال یافته مورد بررسی قرار می‌گیرد، در واقع به منظور تأمین منافع ملی آمریکا در قلمرو شوروی سابق صورت می‌گیرد. در عین حال اعمال فشار مستقیم بر کشورها و رژیم‌هایی که مخالف «دموکراسی ایده‌آل» و اجرای اقدامات بشردوستانه به منظور برقراری دموکراسی و اقتصاد بازار هستند، منتفی نشده است. با توجه راهبرد «توسعه»، سیاستمداران آمریکایی مدعی بودند که در نتیجه قطع مقابله میان اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا، ناسیونالیسم متجاوز احیاء می‌شود و متعاقب آن بی‌ثباتی بالقوه داخلی که تهدیدکننده امنیت بین‌المللی است رشد می‌یابد. در این خصوص مناقشاتی از جمله مناقشات نظامی به وجود می‌آیند که سازمان ملل متحد از حل آنها ناتوان بوده و برای حل و فصل این درگیری‌ها، دخالت آمریکا و ناتو لازم است.

منطق چنین استدلالی نه تنها به توجه توسعه ناتو (به شیوه برقراری کنترل بر اختلافات بالقوه) خلاصه می‌شود، بلکه دلیلی برای توسعه ساختار نظامی ناتو می‌باشد. (وسیله برقراری چنین کنترلی در چارچوب اقدامات صلح‌جویانه نظامی است). در چارچوب این روش همزمان فکر اینکه دموکراسی و اقتصاد بازار در آینده در برخی از کشورهای مستقل توسعه یابد - البته نه به این صورت که موجب شوراهای و اتحادیه‌هایی شود که این کشورها بتوانند وارد اساس جدیدی شوند - دنبال می‌شود. در زمینه این استدلال می‌توان گفت که به دلیل چنین منطقی ایالات متحده آمریکا از فروپاشی یوگسلاوی استقبال می‌کرد گرچه در ظاهر از این کار ممانعت می‌نمود. بنابراین در حال حاضر نیز عملاً بر روند همگرایی در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع تأثیر منفی می‌گذارد و از برقراری اتحاد روسیه و بیلوروس ممانعت می‌کند و هنگام نقض حقوق بشر ملت روس زبان در کشورهای بالتیک چشمان خود را می‌بندد. با گذشت زمان، گویا مقیاس جغرافیایی خطر برای آمریکا افزایش می‌یابد و اکثر

۱. ا. لیک - استراتژی جدید ایالات متحده آمریکا: از «مهار» تا «توسعه»، ۱۹۹۴، شماره ۳، صص ۳۸-۲۹.

این تهدیدات مربوط به دوران پس از «جنگ سرد» می‌باشد که به منظور توسعه ناقص «امپراتوری دمکراسی»، و اینکه ایالات متحده آمریکا خود را «ابرقدرت مطلق» می‌داند و معتقد است که «عملاً باید رهبر جهان باشد»، رخ داده است. در این زمینه سیاستمداران آمریکایی اذعان می‌دارند که براساس دکترین «توسعه» هم‌پیمانان متعهد آمریکا، همانهایی هستند که در زمان دکترین «مهار» در دوران «جنگ سرد» بودند و این امر آمریکا را وادار به قبول مسئولیت در دفاع از مرزهای جدید در امپراتوری شوروی سابق می‌نماید. براساس این فرضیه که جهان در دوران پس از جنگ سرد نیاز به یک ابرقدرت «مهربان» دارد، دولت کلینتون برای «مداخله» به ظاهر بشردوستانه اعلام آمادگی نموده و معتقد است که ایالات متحده آمریکا نه تنها آماده برای ایفای این نقش است، بلکه این را وظیفه اخلاقی خود می‌داند.

در این مورد باید خاطر نشان ساخت که از پایان دهه هشتاد در ایالات متحده آمریکا انتقاد از نظریه حق حاکمیت دولتی به منظور توجیه مداخله آمریکایی، شدت یافت. به طور کلی، در سیاست غربی دو جهت‌گیری اساسی برای توجیه مجوز مداخله بین‌المللی در امور جمهوری‌های مستقل وجود دارد. جهت‌گیری نخست دربارهٔ تحکیم ثبات سیستم بین‌المللی به‌عنوان یک ارزش می‌باشد که امکان استفاده از نیروی نظامی برای برقراری توازن قوا در مواقع تخریب این سیستم را موجب می‌گردد. (بهترین نمونه این جهت‌گیری، جنگ خلیج فارس و مداخله در بوسنی است). دومین جهت‌گیری حاکمیت و توجیه مداخله مربوط به تقسیم سنتی جهان توسط غرب به کشورهای متمدن و غیرمتمدن است. مداخله در امور داخلی در این مواقع به‌عنوان اقدامات سیاسی و بشردوستانه بررسی می‌گردد (پاناما، سومالی، هائیتی و آلبانی نمونه‌های این جهت‌گیری هستند). درخصوص کشورهای جدید اوراسیا که در مرزهای شوروی سابق شکل گرفته‌اند، دیپلماسی آمریکا با توجه به منافع خود از هر دو جهت‌گیری حاکمیت استفاده می‌کند. به‌عنوان نمونه تقاضای این کشور از اوکراین در انصراف از نیروی هسته‌ای و تهدید اعمال مجازاتهای اقتصادی علیه کیف را برای دفاع از ثبات بین‌المللی می‌داند. در عین حال دستگاه رهبری آمریکا به حداقل انتقاد روسیه از بروز عواقب «حاکمیت» حتی در مرزهای همسایگان نزدیک خود جواب رد می‌دهد، گرچه به عقیده برخی از سیاستمداران آمریکا، روسیه به طور کلی می‌تواند نقش یک داور خوب را در مناقشات

به وجود آمده در مرزهای شوروی سابق ایفا نماید و یک کشور قوی و بانفوذ در آنجا باشد. در واقع هر نوع اقدام رهبری روسیه که در چارچوب مقررات حقوق بین‌الملل و همچنین با تأیید سازمان ملل متحد و یا شورای امنیت اروپا، صورت گیرد، به سرعت در معرض انتقاد محافل سیاسی آمریکا و اروپا به عنوان نشانه برگشت به «امپریالیزم سنتی روسی» قرار می‌گیرد.

از پایان سال ۱۹۹۳ زمانی که شیوه‌های اساسی دستگاه رهبری کلیتون نسبت به سیاست در فضای پس از شوروی شکل گرفت، علاقه آمریکا به توسعه موقعیت خود در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع<sup>۱</sup> به میزان زیادی افزایش یافت. در شرایط فعلی دلیل اصلی اولویت دادن به «مضمون کشورهای تازه استقلال یافته» برای ایالات متحده آمریکا، ایجاد امکان اقدامات احتیاط‌آمیز در مورد «موقعیت ویژه» اوکراین، تشویق «خط مشی مستقل» قزاقستان و ازبکستان، شرکت فعالانه دیپلماتهای آمریکایی در حل و فصل مناقشه قره‌باغ، همکاری نظامی با گرجستان، اتخاذ موضع سخت در باره بیلوروس و رئیس‌جمهور آن، شرکت فعال ادارات دولتی آمریکا در خصوص تأمین منافع شرکت‌های آمریکایی در پروژه‌های نفتی منطقه دریای خزر، می‌باشد. بنابراین مشخص می‌شود که منافع ملی آمریکا هیچ‌گونه مطابقتی با نزدیکی نظامی، سیاسی و اقتصادی روسیه و جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی ندارد و به همین دلیل اقدام به تضعیف روابط میان آنها می‌کند.

بسیاری از سیاستمداران آمریکایی آرزو دارند که محدودیت روسیه در مرزهای خود و خنثی شدن تلاشهای مسکو برای ایفای نقش کانون همگرایی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را ببینند. سیاست روسیه فدراتیو، به منظور تحکیم روابط تاریخی با همسایگان خود در آمریکا به عنوان پیدایش «امپریالیزم نوین روسیه» یا تلاش برای برقراری مجدد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تلقی می‌گردد. بسیاری از سیاستمداران بانفوذ آمریکا در این زمینه فعالانه تلاش می‌کنند. به عنوان نمونه: «اعلامیه ۱۵ دسامبر سال ۱۹۹۶ استیوان بلاتک، استاد دانشکده نظامی ارتش آمریکا، تحت عنوان بلندپروازی‌های امپریالیستی ادامه دارد و با کمک سازوکار کشورهای مستقل مشترک‌المنافع کنترل بر «خارج نزدیک» حفظ شده است،

۱. واضح است که ایالات متحده آمریکا در قاموس سیاسی خود سعی می‌کند حتی الامکان از اصطلاح CIS اجتناب کند و بجای آن از اصطلاح «کشورهای تازه استقلال یافته» استفاده نماید.



تیتربسیاری از روزنامه‌های غربی را به خود اختصاص داده بود. برای روسیه‌ای که هنوز به‌طور کامل شخصیت جدید خود را در سیاست جهانی به‌دست نیاورده است، کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به منزلهٔ زمینه‌های مهم حیاتی و آشنا برای تثبیت موضع فعال و نقش مستقل این کشور در امور جهانی می‌باشد. در چارچوب همگرایی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، روسیه فدراتیو می‌تواند حداقل نقش رهبر منطقه‌ای آینده را در جهان چندقطبی ایفا نماید. باید خاطرنشان ساخت که به عقیده برخی از سیاستمداران غربی، روسیه اکنون ادعای ابرقدرتی جهان را ندارد و در حال حاضر ظاهراً نقش ابرقدرت منطقه‌ای را می‌تواند اجرا کند که تأمین‌کننده ثبات در فضای اوراسیای پس‌از شوروی و به‌طور کلی ثبات جهانی باشد.

لازم به ذکر است که در سال ۱۹۹۳-۱۹۹۱، زمانی که کشورهای مستقل مشترک‌المنافع فقط در مرحله طرح و نقشه بود و در واشنگتن هنوز نمی‌توانستند مقیاس روند واگرایی را در فضای پس‌از شوروی مورد بررسی قرار دهند، ایالات متحده آمریکا پیش‌بینی می‌کرد که روسیه به‌عنوان رهبر احتمالی کشورهای تازه استقلال یافته برگزیده خواهد شد. ولیکن عمیق‌شدن تدریجی بحران و بی‌ثباتی سیاسی داخلی و مشکلات اقتصادی - اجتماعی روسیه فدراتیو، ایالات متحده آمریکا را در ممانعت از «توسعه‌طلبی روسی» در فضای پس‌از شوروی متقاعد ساخت.

با مشخص شدن نقطه تحول سیاستهای آمریکا در خصوص کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در اگوست سال ۱۹۹۳، جورج کالتیر به‌عنوان «هماهنگ‌کننده» تلاشهای آمریکا در حل و فصل اختلافات در شوروی سابق تعیین گردید. انتصاب وی و تشکیل یک بخش تخصصی در این زمینه در وزارت امورخارج ایالات متحده آمریکا قبل از انتشار مقاله مهم «واشنگتن پست» بود که در آن اعلام شد تلاش آمریکا برای میانجیگری رسمی در اختلافات به‌وجود آمده در فضای پس‌از شوروی است.<sup>۱</sup>

همزمان با این تحول، در آن سوی اقیانوس «تشدید اختلاف‌نظر» میان روسیه و آمریکا مورد توجه قرار گرفت و موضوع ضرورت توسعه ناتو به‌طور موازی مطرح گردید. در اواسط

1. The Washington Post, 1993, August 5.





دهه نود «مهار امپریالیسم روسی» به عنوان یکی از جهت گیری های راهبردی سیاست خارجی آمریکا در فضای پس از شوروی تعیین و این موضوع خود پوششی تبلیغی برای «خزیدن» توسعه ناتو در شرق گردید. موقعیتهای کاخ سفید موجب این اندیشه سیاسی مبتدل گردید که آمریکا در هر حال برتر از روسیه است، و این برتری باید با غیرفعال کردن روسیه و نقش آن کشور به عنوان یک دکور در امور بین المللی و ابتکارات حمایتی و اقدامات واشنگتن بدون تغییر باقی بماند. دیگر اندیشه مبتدل کاخ سفید عبارت از این بود که هرگونه تلاش روسیه برای تثبیت موقعیتش در صحنه جهانی را کوششی برای رقابت با غرب و ظهور «بلندپروازی های امپریالیستی روسیه» قلمداد می کرد. با در نظر گرفتن این شرایط و صف آرای جدید نیروها در قلمرو شوروی سابق، به نظر می رسد که دیپلماسی روسیه در زمینه های زیر فعال تر شود:

- تلاش در شناسایی منافع روسیه در کشورهای مستقل مشترک المنافع و بالتیک.
- برحسب ضرورت، تأثیر بر کشورهای مستقل مشترک المنافع و بالتیک و ممانعت از ورود آنها به شوراهای ضد روسی بالقوه.
- تشویق خط مشی های سیاسی این کشورها، با در نظر گرفتن نیازهای نظامی و امنیت اقتصادی روسیه.
- توجیه دیای خارج مبنی بر این که واگرایی از طرف غرب نه تنها سودی برای آنها ندارد، بلکه موجب بروز بی ثباتی در کشورهای مستقل مشترک المنافع شده و منجر به افزایش مقابله های داخلی و خارجی در فضای پس از شوروی می گردد که عواقب آن نیز تهدیدات جدی برای دنیا و بویژه امنیت اروپا در بر خواهد داشت. در ضمن روسیه باید خود را از یک «مجموعه ناقص و بی ارزش» نجات دهد، زیرا هرگونه اقدام غرب - به عنوان نمونه برنامه مشهور «مشارکت برای صلح» از ابتدا به عنوان جهت گیری ضد روسی مورد بررسی قرار گرفته است و هیچ گونه نفعی برای روسیه ندارد. نکته مهم این است که روسیه نباید از ابتدا ابتکارات غرب را رد کند، بلکه در یک فرصت، دیپلماسی خود را برای «پیشی گرفتن» سازماندهی کند، و در فرصت دیگر، پیشنهاد خود را تبلیغ و مطرح نماید، که در هر دو حالت هدف باید رسیدن به یک مصالحه قابل قبول با آمریکا و ناتو باشد.





در بسیاری از جهات هنوز به سختی می‌توان باور کرد که روسیه در شرایط جدید جغرافیای سیاسی، بخاطر حفظ منافع خود در فضای پس‌از شوروی و به دلیل زمینه‌های تأثیر سیاسی و نظامی و بازار فروش در این منطقه مبارزه و رقابتی را در پیش رو داشته باشد. در عین حال نفی احتمال همکاری با آمریکا و اروپای غربی در فضای پس‌از شوروی غیرواقع‌بینانه است. علاوه بر این چنین همکاری متقابلی که متضمن عناصر شراکت مساعد دوجانبه، عدم مقابله و رقابت سالم باشد در حکم ابزار لازم و مهم برای تثبیت نقش جدید روسیه در امور جهانی است. به هر حال، روسیه برای اینکه بتواند منافع ملی خود را در فضای پس‌از شوروی حفظ نماید، لازم است شناخت دقیق و کاملی از امکانات، ابزار و روشهای مورد استفاده آمریکا و غرب برای مهار روند همگرایی در چارچوب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع داشته باشد و موقعیت خود را در جمهوری‌های سابق شوروی تحکیم بخشد.

### سیاست تقابلی «بلند پروازی‌های امپریالیسم نوین» مسکو

از آغاز سال ۱۹۹۴ در ایالات متحده آمریکا و کشورهای غربی استفاده فعالانه از شیوه‌های تبلیغاتی به صورت برجسب‌زندهای مختلف به سیاست خارجی روسیه شروع شد. مهمترین آنها نظریه احیای بلند پروازی‌های ابرقدرتی کرملین می‌باشد. در عین حال آنها مدعی هستند که «سیاست امپریالیستی» مسکو پدیده جدیدی نمی‌باشد و این امر یکی از ویژگی‌های دولت روسیه است. براین اساس هرگونه جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه در دفاع از منافع ملی کشور با شک و تردید روبرو است. پاره‌ای از سیاستهای غربی حتی در امور بین‌المللی مقرراتی را ترسیم می‌کنند مبنی بر اینکه روسیه «حق ندارد پا را از گلیم خود درازتر» نماید.

آنها به‌ویژه معترضند که روسیه اخیراً سیاست خارجی خود را بر مبنای اولویتهای سیاسی، اقتصادی و دفاعی بنا کرده و در دیپلماسی خود عناصری را در راستای بهبود بخشیدن به روابط خود با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و بالتیک در نظر گرفته است. بدین ترتیب آنها عملاً می‌خواهند از حق روسیه در دفاع از منافع ملی و خارجی خود و اجرای سیاستهایی در جهت تأمین نیازهای ملی - دولتی‌اش ممانعت نمایند. در ضمن خاطر نشان می‌شود که هرگونه اقدام روسیه باید در چارچوب مجموعه مشهور «مقررات دموکراسی» تنظیم شود.

نظریه «تهدید روسی» که در دوران جنگ سرد بسیار از آن استفاده می‌شد، مجدداً جان گرفته است. به عنوان مثال، کسینجر وزیر امور خارجه سابق آمریکا معتقد است که روسیه قصد دارد «کنترل بر سیاست کشورهای همسایه» را با هدف تضعیف پیمان آتلانتیک شمالی، برقرار نماید. برژینسکی مشاور در زمینه امنیت ملی، توصیه می‌کند برای مقابله با «تجاوز» مسکو لازم است یک گروه منطقه‌ای سیاسی جدید با کشورهای لهستان، اوکراین، چک، اسلواک، اسلاوک و مجارستان تشکیل شود. بتدریج این اندیشه که برنامه‌های مسکو احیاءکننده «امپراتوری» است، در میان بسیاری از دست‌اندرکاران کنگره آمریکا، هم جمهوری‌خواهان و هم دموکراتها رشد یافت.

موضوع مورد نظر (امپراتوری روسیه) در سخنان سیاسی پرطمطراق آر. داوول نامزد ریاست جمهوری آمریکا از حزب جمهوری خواه مطرح شد. ستاد تبلیغاتی وی، دموکراسی کلیتون را به باد انتقاد گرفت و وی را به خاطر «ملایمت بیش از حد» در مورد روسیه، مورد نکوهش قرار داد. داوول در سخنرانی ۱۶ ژوئن سال ۱۹۹۶ با اعلامیه‌ای در خصوص انتخابات ریاست جمهوری روسیه خاطر نشان ساخت: «ایالات متحده آمریکا بیش از حد عادلانه برخورد می‌کند و اهمیت روابط دو جانبه با روسیه را بسیار افراطی کرده است. کلیتون طی این مدت طولانی به این موضوع توجهی نکرده و نگران رفتار روسیه با دیگر کشورهای مستقل که در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سابق بوجود آمدند، نیست». مطبوعات کشورهای لهستان، چک، رومانی، بالتیک و اوکراین نیز از نظریه تمایلات گسترش طلبی در سیاست خارجی روسیه توسط آمریکا، جانبداری می‌کنند. در سالهای اخیر مقالاتی در رابطه با این موضوع به طور مرتب در مطبوعات معتبر کشورهای آسیای جنوب شرقی، خاور نزدیک و آمریکای لاتین به چاپ می‌رسد. در ضمن در سایر کشورهایی که روسیه می‌کوشد با آنها همکاری نظامی - فنی خود را سروسامان دهد نیز با این تئوری موافق هستند.

حتی اقدامات صلح‌جویانه این کشور در نقطه‌های حساس شوروی سابق «توسعه طلبی» قلمداد می‌شوند. صفات بسیار بند و نابجایی بسخاطر میانجیگری در حل اختلافات طرفهای درگیر در منطقه به مسکو نسبت داده می‌شود.

گرچه در روسیه هیچ‌گاه اهمیت مأموریت سازمان همکاری و امنیت اروپا مردود

شناخته نشده است و این سازمان نیز در محافل رسمی به تلاش روسیه در حل و فصل مناقشات در جمهوری‌های سابق شوروی معترف هستند، ولیکن همیشه نقش سازمان همکاری و امنیت اروپا در حل و فصل اختلافات کشورهای مستقل مشترک‌المنافع کلیدی و حساس شناخته شده است. برای غرب بدیهی است که سازمان همکاری و امنیت اروپا به تنهایی نمی‌تواند تنش‌های قومی را برطرف سازد. ایالات متحده آمریکا ضمن معرفی اقدامات صلح‌جویانه رهبری روسیه در اختلافات قلمرو فضای پس از شوروی، نمی‌کوشد عملی مطابق با آرزوی قلبی روسیه در برقراری صلح در نقطه‌های بحرانی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع انجام دهد.

در این زمینه، موضوع جالب دیگری که سیاستمداران خارجی مطرح می‌کنند، نظریه‌ای در مورد «تحریک» مناقشات منطقه‌ای در فضای جغرافیای سیاسی پس از شوروی می‌باشد. در برخی از محافل خارجی، تلاش روسیه در دفاع از ابتدایی‌ترین حقوق بشر در استونی، لیتوانی و سایر جمهوری‌های سابق شوروی را قدرت‌طلبی به‌شمار می‌آورند. همچنین در این ارتباط در تلاشهای مسکو، چیزی جز «فشار سیاسی»، «فشار اقتصادی» و «افکار تجاوزکارانه» نمی‌بینند.

کارشناسان اروپای غربی و آمریکانسیست به نظریه‌ای که برای دولتهای پیشرفته از جمله روسیه - حق داشتن مناطق تحت نفوذ - را قائل شده است، ظاهراً واقف هستند.<sup>1</sup> آمریکا، فرانسه، آلمان و انگلیس دارای «مناطق قابل توجه» مخصوص به خود هستند. این یک صفت مشخصه در روابط بین‌الملل است. به‌عنوان نمونه ایالات متحده آمریکا بارها منافع طبیعی خود را در آمریکای لاتین و خاور نزدیک اعلام کرده است. در واقع واشنگتن در سالهای اخیر حتی مناطق دورتری، از جمله اوکراین و بالتیک را نیز به مناطق نفوذی خود اضافه نموده است. در راستای سیاست منطقه تحت نفوذ، هنگام استفاده روسیه از منافع خود به هر حال باید مطابق با مقررات حقوق بین‌الملل عمل نماید، زیرا این کشور در پیچیده‌تر کردن روابط بین‌الملل ذینفع نخواهد بود. در ضمن نباید به خصلت بعدی سیاست آمریکا بی‌توجه بود. به

1. Brown J.F. Everybody Needs Russia - Including Eastern Europe, Transition, 1996. November 15, pp.6-10.

مجرد اینکه تمایلات مرکزگرایی داخلی، از جمله نزدیکی فعال میان روسیه و بیلوروس ایجاد گردید، تهمت «امپریالیزم نوین» نسبت به روسیه از جانب آمریکا شدیدتر گردید، ولی با این وجود این کشورها تاکنون به این سؤال که آیا روسیه در حال حاضر «سیاست امپراتوری» را با توجه به وجود امکانات اقتصادی، نیروی نظامی مؤثر، اراده سیاسی، و با همه عواقب ناشی از آن دنبال خواهد کرد یا نه؟ پاسخی نداده‌اند.

## اهداف راهبردی و جهت‌گیری‌های اساسی سیاست آمریکا در زمینه کمک به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در دهه ۹۰

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به وجود آمدن کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، بحث اساسی در محافل سیاسی آمریکا و اروپای غربی در خصوص حجم و شرایط اعطای کمک‌های اقتصادی به این جمهوری‌ها بود. بیهوده نیست که آغاز کمک‌های مستقیم آمریکا به روسیه و دیگر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع از دسامبر سال ۱۹۹۱ شروع شد.

به منظور تحکیم روند شکل‌گیری کشورهای تازه استقلال یافته در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی و تشویق آنها به حفظ حاکمیت و رفتن به طرف دموکراسی و اقتصاد بازار، در ژانویه سال ۱۹۹۲ در کنفرانس هماهنگی بین‌المللی در واشنگتن، ایالات متحده آمریکا برنامه اعطای کمک‌های انسانی و ایجاد گروه‌های کاری در چارچوب همکاری بین‌المللی در خصوص اعطای کمک به جمهوری‌ها را اعلام کرد. از آن زمان به بعد سیاست آمریکا در این جهت شامل سه قسمت اصلی کمک به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بود: انسانی، فنی، تضمین اعتبارات و موافقتنامه‌های اقتصادی. برنامه نان - لوگار در زمینه کاهش خطر هسته‌ای را نیز می‌توان به عنوان قسمت چهارم کمک‌های نظامی - فنی مطرح نمود. به منظور قانونی کردن این سیاست، دولت جورج بوش در آغاز آوریل سال ۱۹۹۲ لایحه‌ای را در خصوص «قانون حمایت از آزادی» در کنگره آمریکا مطرح کرد. با توجه به اینکه سال ۱۹۹۲ در آمریکا سال انتخابات ریاست‌جمهوری بود، این لایحه قانونی فوراً موضوع مبارزه سیاسی سخت میان جمهوری خواهان و دموکرات‌های کنگره شد.

یادداشت نیکسون در خصوص کمک به روسیه که در اواسط مارس سال ۱۹۹۲ در کاخ



سفید مطرح شد، نقش مهمی را در افزایش توجه به لایحه قانونی مذکور ایفا نمود و مواضع مربوط به آن در مقاله روزنامه «نیویورک تایمز» تحت عنوان «چگونه ممکن است ما در جنگ سرد شکست بخوریم» منعکس گردید. در مقاله مورد نظر گفته شده بود که روسیه «کلیدی برای موفقیت» بوده و در آنجا نتیجه پیروزی یا شکست در جنگ سرد معلوم خواهد گردید. در این زمینه، به عقیده رئیس‌جمهور سابق آمریکا، غرب باید با نیروی بیشتری به حل مسئله کمک به دولت روسیه و دیگر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بپردازد.

لایحه «حمایت از آزادی» که در آوریل سال ۱۹۹۲ در کنگره آمریکا مطرح شد و بخش مهمی از برنامه‌های اساسی بوش را در سال ۱۹۹۱ به خود اختصاص داده بود، برای «کشورهای جدید و جوان (دموکراسی) مستقل مشترک‌المنافع» بسیار جذاب بود و موجب امیدواری‌های بی‌اساس گردید. از جمله این برنامه اهداف زیر را پیش‌بینی می‌نمود:

- بسیج شاخه‌های اجرایی دولت آمریکا، کنگره و بخش خصوصی در حمایت از دموکراسی و بازار آزاد در روسیه و اوراسیا
- هماهنگی همه‌جانبه و جهت‌گیری دقیق تلاش آمریکا در خصوص تحکیم امکانات مناسب در زمینه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی و در عین حال تقسیم وظایف با دیگر اعضای سازمان بین‌المللی.

- از بین بردن محدودیتهای زمان «جنگ سرد» که مانع سرمایه‌گذاری و کمک‌های تجاری و اقتصادی آمریکا به کشورهای تازه استقلال یافته می‌شود.

در نتیجه، کنگره آمریکا با افزایش ۱۲ میلیارد دلاری حق عضویت آمریکا در صندوق بین‌المللی پول موافقت نمود و به دولت اجازه داد که ۴۱۰ میلیون دلار به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع کمک نماید. علاوه بر این لایحه مذکور محدودیتهایی را که در زمان «جنگ سرد» در زمینه رابطه آمریکا با کشورهای مستقل ایجاد شده بود، از میان برداشت. گرچه کنگره آمریکا هنگام تأیید قانون کمک به روسیه و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع شرایطی را مطرح کرده بود ولی روی هم‌رفته خوشبینی آغاز گردید. بدین ترتیب تذکر داده شد که کمکهای اعطای شده به کشورهای استقلال یافته شوروی سابق نه تنها باید طبق نیاز آنها صورت بگیرد، بلکه این کشورها نیز باید معیارهای زیر را در این رابطه بپذیرند:



- تحکیم قانون به منظور دفاع از حقوق و آزادی فردی  
- ایجاد ساختارهای سیاسی و حقوقی لازم برای اداره کار بخش خصوصی و خصوصی سازی ادارات دولتی.

- احترام به حقوق و تعهدات بین‌المللی و پایبندی به اصول سند نهایی کنفرانس هلسینکی و منشور فرانسه، به‌ویژه اسنادی که در ارتباط با حقوق مهاجرین است.

- قبول مسئولیت سیاسی در زمینه امنیت، دوری از هزینه‌های فوق‌العاده تدافعی، رعایت توافقات بین‌المللی در زمینه کنترل بر تسلیحات، شرکت فعالانه در تلاشهای بین‌المللی در خصوص جلوگیری از توسعه تسلیحات و تولید اسلحه.

با توجه به مبارزه انتخاباتی، «قانون حمایت از آزادی» درست یک‌هفته قبل از تاریخ برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آمریکا یعنی در ۳۰ اکتبر سال ۱۹۹۲ توسط جورج بوش امضا شد و رئیس‌جمهوری آمریکا خاطرنشان ساخت: «ما این کمک‌ها را در واقع برای ایجاد امنیت بیشتر برای خودمان، کشورهای متحد ما و ملل کشورهای تازه استقلال یافته انجام می‌دهیم. این برنامه‌ها امنیت ما را براساس غیرنظامی کردن، کمک‌های بشر دوستانه و مساعدتهای فنی، تضمین می‌کند».

اجرای مفاد اساسی برنامه بوش پس از انتخابات، کابینه جدید دموکراتها را به خود مشغول کرد. در ماههای اولیه ورود اعضای کابینه کلینتون به کاخ سفید، همه آنها معتقد بودند که کمک به کشورهای خارجی در حال حاضر نیز مانند سابق باید به عنوان سنگ بنایی در سیاست خارجی آمریکا و دارای اهمیتی بیشتر از گذشته باشد. همزمان با در نظر گرفتن توصیه کارشناسان، کاخ سفید سه زمینه مهم حیاتی منافع آمریکا را که در چارچوب آنها کمکهای خارجی نتایج مثبت بیشتری را ارائه می‌کنند، مطرح کرد:

- امنیت ملی. به عقیده کارشناسان دولتی، با وجود شکست کمونیستها در سراسر جهان، بازهم مانند سابق خطر مناقشات تسلیحاتی، اعمال زور و خشونت وجود دارد. خطر بالقوه مناقشات فوق ملیتی تهدیدکننده اتباع آمریکایی و منافع مهم حیاتی کشورهاست و خطر اقدامات تروریستی به امنیت داخلی و خارجی کشور ارتباط پیدا می‌کند. برخی از این اختلافات، نتیجه اختلاف عقاید مذهبی و قومی است و بسیاری دیگر نتیجه بحرانهای

اقتصادی است، تا آنجا که بی‌ثباتی غالباً بر اثر فقر، نابرابری سیاسی و اقتصادی ایجاد می‌گردد. **منافع اقتصادی.** مساعدت در توسعه اقتصاد بین‌الملل همزمان جوابگوی منافع اقتصادی آمریکا نیز می‌باشد. در کشورهای تازه استقلال یافته مواد خام و بازارهای جدید فروش کالاها و خدمات وجود دارد و کمک به رشد اقتصادی آنها، بویژه از طریق تجارت و سرمایه‌گذاری، بازار فروش برای کالاهای آمریکایی را توسعه می‌دهد. این موضوع همچنین امکانات شغلی جدیدی را در آمریکا ایجاد می‌کند و ارائه کالاهای مصرفی ارزان و مواد خام راهبردی به بازارهای داخلی آمریکا را تأمین می‌نماید.

**مساعدت در توسعه دموکراسی.** ایالات متحده آمریکا علاقه‌مند به ایجاد جامعه جهانی سازمان یافته با ارزش‌های دموکراسی است و خواهان ثبات نسبی در کشورها و مناطق مختلف می‌باشد. بهترین نوع اقتصاد در کشورهای دموکراتیک، جایی که اتباع در اداره کشور شرکت دارند، توسعه می‌یابد. گرچه دموکراسی در همه جهان برقرار شده ولیکن موقعیت آن در بسیاری از کشورها همچون سابق ناپایدار است. برنامه‌های کمک که دموکراتها مبتکر آن هستند برای حمایت و تقویت نهادهای حقوقی اتباع رقم‌زده شده و در واقع به منافع ملی آمریکا کمک می‌نمایند. دستگاه رهبری جدید آمریکا، به‌طور دقیق میراث سیاسی بوش را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که کشورهای مستقل مشترک‌المنافع باید در شمار دریافت‌کنندگان اصلی کمکهای آمریکا باشند.

آمریکا در اکتبر سال ۱۹۹۵، ۶/۶ میلیارد دلار از بودجه فدرال را به شکل اعتبار در زمینه‌های مواد غذایی، دارویی و برنامه‌های مختلف مساعدت فنی که تقریباً ۵۰٪ از آن به روسیه تعلق گرفت، به کشورهای تازه استقلال یافته اختصاص داد. قسمت اصلی کمکهای بلاعوض به وسیله آژانس بین‌المللی توسعه ارائه شد. علاوه بر این، طی همین مدت روسیه و دیگر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع ضمانت‌های اعتباری به مبلغ ۶/۴ میلیارد دلار از طرف بانک صادرات - واردات وزارت کشاورزی آمریکا دریافت کردند. در جدول صفحه بعد اطلاعاتی در مورد حجم کمکهای اختصاص یافته به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به شکل کمک‌های انسانی و مساعدت فنی و همچنین سوبسیدهای ویژه وزارت دفاع آمریکا (برنامه نان - لوگار) در زمینه مسایل خلع سلاح و امنیت هسته‌ای مشخص شده است.

ترکیب و حجم کمک‌های بلاعوض اختصاص یافته از سوی آمریکا به کشورهای  
مستقل مشترک‌المنافع در سالهای ۹۵-۱۹۹۲ (میلیون دلار)

نوع کمک	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴	۱۹۹۵	جمع
<b>I کمک‌های انسانی</b>					
۱. پزشکی					
- آژانس توسعه بین‌الملل	۱۲	-	-	-	۱۲
- وزارت دفاع	۱۰۰	۱۰۶	-	-	۲۰۶
۲. غذایی					
- وزارت کشاورزی	۱۶۷	۶۵۸	۱۶۰	۹۰	۱۰۷۵
- وزارت دفاع	۶۲	۴۲	-	-	۱۰۴
۳. خدمات حمل و نقل					
- وزارت دفاع	۱۰۰	۴۶	-	-	۱۴۶
<b>مجموع</b>	<b>۲۴۱</b>	<b>۸۵۲</b>	<b>۱۶۰</b>	<b>۹۰</b>	<b>۱۵۴۳</b>
<b>II مساعدت فنی</b>					
۱. آژانس توسعه بین‌الملل					
۲۳۰	۴۱۷	۲۱۵۸	۸۱۸	۳۶۲۳	
۲. برنامه توسعه کشاورزی					
۱۵	۱۵	۱۱	-	۴۱	
۳. سایر کمک‌ها					
۳۲	۶۹	۶۳	-	۱۶۴	
<b>مجموع</b>	<b>۲۷۷</b>	<b>۵۰۱</b>	<b>۲۲۳۲</b>	<b>۸۱۸</b>	<b>۳۸۲۸</b>
<b>III سوبسیدهای ویژه وزارت دفاع آمریکا</b>					
(برنامه نان - لوگار	۱۸۸	۲۸۳	۴۰۰	۳۸۰	۱۲۵۱
<b>جمع کل</b>	<b>۹۰۶</b>	<b>۱۶۳۶</b>	<b>۲۷۹۲</b>	<b>۱۲۸۸</b>	<b>۶۶۲۲</b>

منبع:

The Former Soviet Union and U.S. Foreign Assistance, US. C.R.S. 1995, November, 14, pp.

به دلیل این که قسمت اصلی ذخایر مورد تأیید کنگره، به‌ویژه ذخایری که مربوط به





برنامه نان - لوگار بود در پایان سال سودی دربر نداشت، حجم واقعی کمک‌ها در قسمت دوم (شماره ۱) و قسمت سوم (تقریباً ۴۰-۳۵ درصد) کاهش یافت. لازم به یادآوری این واقعیت است که قسمت مهم اعتبارات اختصاص یافته در برنامه‌های اعتباری در واقع توسط شرکتهای آمریکایی به عنوان هزینه کالا و خدمات ارائه شده در جمهوری‌های سابق شوروی دریافت می‌شد.

علاوه بر این باید متذکر شد که قسمت اصلی اعتبارات در زمینه مساعدت‌های فنی به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع مجدداً به واسطه‌ها و مشاورین آمریکایی تعلق می‌گیرد. کمک انسانی، کمک انسانی به صورت تحویل مواد غذایی و دارویی در سالهای ۹۳-۱۹۹۲ زمانی که مردم کشورهای مستقل مشترک‌المنافع دستخوش مشکلات اقتصادی بیشماری بخاطر نابودی بخش تولید بودند، آغاز گردید و مهمترین هدف آن حمایت از «سیستم امنیت اجتماعی» در دوران انتقال به بازار آزاد بود.

دولت فدرال آمریکا با اجرای عملیات «امید» نقش مهمی در اعطای کمک‌ها ایفا نمود. در جریان این عملیات سه مرحله‌ای که از ژانویه سال ۱۹۹۲ شروع شد، هواپیماهای حمل و نقل نیروی هوایی آمریکا از ذخایر وزارت دفاع این کشور اقلام زیر را به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع تحویل می‌دادند: خواروبار به میزان ۴۸/۸ میلیون دلار، تجهیزات دارویی و پزشکی به میزان ۹۷ میلیون دلار.

کمک در زمینه‌های فنی، کمک فنی آمریکا به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به‌طور سنتی در جهت ایجاد بازار آزاد اقتصادی و سیستم سیاسی مبتنی بر دموکراسی است. این کمک به عقیده مشاورین و متخصصان بیشتر در زمینه امور آموزشی، ایجاد کنفرانس‌ها و سمینارها، ایجاد مراکز اطلاعاتی، مبادله گروه‌های تخصصی و انتقال فن‌آوری است. از اکتبر سال ۱۹۹۲ تلاش‌های اساسی آمریکا برای کمک به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در زمینه خصوصی‌سازی بوده است و برنامه تخصصی در این زمینه اهداف زیر را مورد نظر قرار می‌داد:

- طراحی جهت‌گیری‌های اساسی در زمینه سیاست خصوصی‌سازی، برنامه‌های

منطقه‌ای، و طرح‌های مشخص در مورد و واگذاری مالکیت دولتی.

- اعطای کمک‌های مالی برای تشکیل زیربنای بازار اقتصادی



مساعدت فنی آمریکا در زمینه انرژی نیز می‌باشد و هدف از این کار، بالا بردن اعتبار و امنیت رآکتورهای اتمی و تأمین استفاده بهینه از منابع انرژی است. متخصصان آمریکا در زمینه ارائه نظر و تشکیل نهادهای دموکراسی تأثیر بسزایی داشتند. هدف از این برنامه‌ها کمک در تدوین قوانین دموکراسی، توسعه مطبوعات مستقل، خودگردانی محلی، تکمیل شیوه‌های انتخاباتی و شکل‌گیری فعالیت احزاب بر پایه اصول دموکراسی می‌باشد و مهمترین نقش را در این زمینه آژانس خبری آمریکا داشته است.

برنامه نان - لوگار. در ابتدای سال ۱۹۹۱ دو تن از سناتورهای بانفوذ، نان دموکرات (از ایالت جورجیا) و لوگار جمهوریخواه (از ایالت ایندیانا) قانونی را در مورد کاهش تهدیدات هسته‌ای شوروی، تسریع در اجرای موافقتنامه‌های منعقد شده در زمینه کنترل تسلیحات، کاهش نیروی هسته‌ای روسیه و مساعدت در زمینه تأمین امنیت آن را پیشنهاد کردند. لایحه مصوبه<sup>۱</sup>، تحت عنوان «برنامه همکاری در زمینه کاهش تهدیدات هسته‌ای» یا «برنامه نان - لوگار» به وزارت دفاع آمریکا اجازه داد که از ابتدا مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار به منظور «مساعدت در حمل و نقل، تأمین امنیت و از بین بردن نیروی هسته‌ای و دیگر تسلیحات در اتحاد جماهیر شوروی» و همچنین برای جلوگیری از گسترش تسلیحات کشتار دسته‌جمعی اختصاص دهد. طبیعی است که بخاطر «نوع دوستی» ایالات متحده آمریکا در این زمینه، در وهله اول تحکیم امنیت ملی خودش قرار دارد. با اختصاص این هزینه در چارچوب برنامه مذکور، ایالات متحده آمریکا قبل از هر چیز اهدافی را برای کاهش توان دفاعی دشمن اصلی دیروز، کاهش تهدیدات ناشی از توسعه وسایل کشتار جمعی و برخورد با فن‌آوری روسیه در کشورهای تندرو، دنبال می‌کرد. در کنار این برنامه می‌توانستند مشکلات دیگری از قبیل از بین بردن رقابت در بازار تجارت اسلحه و فن‌آوری هسته‌ای را نیز حل و فصل نمایند.

در ضمن باید خاطر نشان ساخت که در طرح تبلیغاتی برنامه نان - لوگار، محمل سیاسی مهمی وجود دارد که نشان‌دهنده تمایل همه دنیا و آمادگی آمریکا در همکاری با جمهوری‌های سابق شوروی در زمینه مسایل کلیدی امنیت است. جنبه مالی این اقدام قانونی



## ابعاد سیاست آمریکا در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع

در سال‌های ۹۳-۱۹۹۲ از طریق بودجه وزارت دفاع آمریکا تأمین شد، البته هزینه این برنامه از منابعی بود که به سایر برنامه‌های وزارت دفاع اختصاص داده شده بود. با روی کار آمدن کلینتون هنگام تدوین بودجه نظامی سال ۹۵-۱۹۹۴ این مقوله اهمیت فراوانی یافت و بودجه خاصی را به اجرای این برنامه اختصاص دادند.

بدین ترتیب در هر چهار سال مذکور، کنگره ایالات متحده آمریکا ۴۰۰ میلیون دلار را به توسعه و اجرای این برنامه اختصاص می‌داد. به‌طور کلی برنامه نان - لوگنار دارای سه جهت‌گیری می‌باشد:

۱. منفصل کردن و انهدام نیروی هسته‌ای.

۲. تقویت سیستم‌های امنیتی، کنترل، حفاظت و حمل مواد هسته‌ای و تجهیزات.

۳. غیرنظامی کردن صنایع دفاعی و تبدیلی.

اولین جهت‌گیری شامل ارائه تجهیزات فن‌آوری برای از بین بردن سلاح هسته‌ای، ایجاد ارتباط بین دولتی برای مخابره گزارش در مورد پیشبرد قرارداد تعرضات راهبردی تسلیحاتی - ۱ و اعطای کمک‌های لازم در از بین بردن سلاح شیمیایی می‌باشد. دومین جهت‌گیری شامل کمک به تأمین و حفظ امنیت، حمل مواد تجزیه‌شده، تقویت نظام کنترل بر مواد هسته‌ای، اجرای کنترل صادراتی، افزایش امنیت بهره‌برداری از رآکتورهای هسته‌ای می‌باشد.

جهت‌گیری سوم در چارچوب کمک به جایگزین تولیدات نظامی، ساختن مسکن برای افسران از خدمت مرخص شده، ایجاد مراکز علمی - فنی برای تأمین اشتغال استادان و مهندسانی که قبلاً در برنامه‌های تولید سلاح کشتار جمعی شرکت داشته‌اند.

از سال ۱۹۹۴ اجرای برنامه‌های مذکور در چارچوب موافقتنامه‌های ویژه‌ای با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع قرار گرفت. بدین ترتیب در پایان سال ۱۹۹۵ طرف آمریکایی، ۳۰ موافقتنامه ویژه، ۴ موافقتنامه در زمینه انرژی، و ۴ یادداشت تفاهم در مورد درک متقابل با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع امضا نمود.

باتوجه به تشریفات سخت برنامه‌های مالی، خاطر نشان می‌سازیم، اعتبارات واقعی که به اجرای اینگونه موافقتنامه‌ها اختصاص داده شده بود، جدای از مجموع اعتبارات اولیه اختصاص داده شده توسط کنگره بود.



بدین ترتیب در دوره سه ساله مالی از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ کنگره موافقت نمود تا برای عملی ساختن اهداف این برنامه‌ها ۱/۶ میلیارد دلار اختصاص داده شود ولیکن در مه سال ۱۹۹۵ این مبلغ به ۱/۱۹ میلیارد دلار کاهش یافت.

در پایان سال مالی ۱۹۹۵ اعتبارات اختصاص یافته کمی بیشتر از نصف اعتبارات برنامه‌ریزی شده یعنی ۵۲۳ میلیون دلار بود که با وجود کم بودن در حکم انجام وظیفه‌ای نسبت به قراردادهای منعقد شده بین وزارت دفاع آمریکا و شرکتهای آمریکایی (ارائه کننده تجهیزات و خدمات) محسوب می‌شود.

در واقع سال ۱۹۹۴، تنها سالی بود که اجرای پروژه‌ها از مرحله مذاکره به مرحله عمل رسیدند. بدین ترتیب در دسامبر سال ۱۹۹۴ طبق موافقت پروژه‌ای به میزان ۸۹۷/۸ میلیون دلار به چهار کشور مستقل مشترک‌المنافع، اختصاص داده شد، از جمله، کمک به روسیه ۴۵۰/۷ میلیون دلار، اوکراین ۲۷۷/۱ میلیون دلار، قزاقستان ۱۰۰ میلیون دلار، بیلوروس ۷۰/۱ میلیون دلار بود.<sup>۱</sup>

در سال ۱۹۹۶ کابینه کلیتون از سازمان بودجه تقاضا کرد در چارچوب برنامه نان-لوگار، ۳۷۱ میلیون دلار به وزارت دفاع و ۳۰ میلیون دلار به وزارت انرژی و ۳۳ میلیون دلار برای وزارت امور خارجه (۱۸ میلیون دلار برای مراکز علمی - فنی و ۱۵ میلیون دلار برای ایجاد کنترل‌های صادراتی) اختصاص دهد. یکی از هزینه‌های مهم برنامه نان - لوگار تدارک تجهیزات برای تسریع در پیاده کردن شیوه‌های راهبردی در جمهوری‌های شوروی سابق بود. به عقیده کارشناسان پنتاگون در این صورت مدت پیاده کردن و اجرای این امر حداقل دو سال زودتر انجام می‌گیرد. علاوه بر مساعدت در غیرفعال کردن سکوهاى زیرزمینی پرتاب موشک در اوکراین، کمک به برنامه نان - لوگار به منظور پیاده کردن موشکهای بالستیک SS - 19 صورت می‌گرفت. همان‌طور که کارشناسان غربی خاطرنشان می‌سازند کمک به برنامه نان - لوگار با تأثیر بر جو سیاسی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع آغاز گردید، زیرا ارائه تجهیزات لازم و اجرای تعهدات آمریکا در خصوص اعطای کمک، با متقاعد کردن جمهوری‌های سابق

۱. جورج شیلدمن. برنامه نان - لوگار: روابط میان آمریکا و کشورهای دریافت‌کننده کمک، آوریل ۱۹۹۶، شماره ۱۶، صص ۲۳-۱۷.

شوروی به شروع پیاده کردن تسلیحات راهبردی یا ادامه غیرفعال کردن آن در قلمرو خودشان همراه بود.

در اواسط سال ۱۹۹۵ وزارت دفاع آمریکا بخشی از تجهیزات لازم را برای غیرفعال کردن سکوهای موشکهای بالستیک میان‌قاره‌ای و بمب‌افکن‌های سنگین به روسیه و اوکراین تحویل داد. تجهیزات ارائه شده شامل جرثقیل، بولدوزر، دستگاههای جوشکاری، مت‌برقی، کامیون کمپرسی، تراکتور، اژه فلزی، ماشینهای تجاری و سنگ خردکن بود. با توجه به تأخیر در ارائه تجهیزات توسط روسیه به قزاقستان برای برچیدن سکوهای زیرزمینی موشکهای بالستیک SS-18، ایالات متحده آمریکا چنین تصور می‌نمود که روسیه تمایل به دسترسی آمریکایی‌ها به اطلاعات محرمانه در مورد ساختمان سکوهای زیرزمینی پرتاب موشک ندارد، البته این مشکل راه‌حل خود را پیدا نمود و براساس برنامه دو مرحله‌ای، روسیه و قزاقستان ابتدا ساختمانهای ورودی سکوهای زیرزمینی پرتاب موشک را از بین بردند و سپس ایالات متحده آمریکا روند انهدام آنها را به پایان رساند. طی تابستان سال ۱۹۹۵ کارشناسان پنتاگون به منظور تعیین مقاطعه‌کاران مأمور اجرای این عملیات، دیداری از تأسیسات موشکهای بالستیک میان‌قاره‌ای به عمل آوردند و به‌دنبال آن مقرر گردید تا پایان سال ۱۹۹۶ ارائه تجهیزات لازم به قزاقستان برای از بین بردن سکوهای زیرزمینی پرتاب موشکهای بالستیک میان‌قاره‌ای SS-19 به پایان برسد.

نظریه اینکه موشکهای بالستیک پر قدرت SS-25 بیلوروس مشمول تغییر مکان استقرار آنها به روسیه بودند و برنامه‌ای برای نابودی آنها در نظر نبود، کمک اعطاء شده به مینسک باید با در نظر گرفتن این ویژگی صورت می‌گرفت. بنابراین قرار شد که بیلوروس در برچیدن آشیانه‌های هوایی و سکوهای پرتاب موشک‌های SS-25 و بازآموزی کارکنان از خدمت مرخص شده نیروهای موشکی راهبردی، مساعدت نماید. در چارچوب برنامه نان - لوگار همچنین اعتبار مورد نیاز برای اجرای «عملیات یاقوت» تأمین گردید که طی آن ۶۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی شده در نوامبر سال ۱۹۹۴ به‌طور محرمانه از قزاقستان به آمریکا صادر شد. ویلیام پری وزیر دفاع آمریکا در این مورد می‌گوید: «اگر ما با قزاقستان در خصوص برنامه نان - لوگار همکاری نمی‌کردیم، هیچ‌وقت نمی‌توانستیم در مورد این ماده چیزی بفهمیم». طبق



ارزیابی، میزان نهایی معامله اورانیوم قزاقستان نزدیک به ۳۰ میلیون دلار بوده که به طور متوسط برابر ارزش تجاری این حجم اورانیوم غنی شده در بازارهای تحت کنترل کشورهای غربی است. وجوه اورانیوم مذکور به شکل کمک مستقیم آمریکا در زمینه تحرک بخشیدن و تشویق اقتصاد قزاقستان جبران گردید.

پس از پیروزی کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶، موقعیت طرفداران ادامه خط مشی کمک به کشورهای مستقل مشترک المنافع در محافل سیاسی آمریکا به طور قابل ملاحظه‌ای تقویت گردید. ابتکار جدید کاخ سفید تحت عنوان «مشارکت به نام آزادی» و تقاضای بودجه آژانس بین‌المللی توسعه در سال مالی ۱۹۹۸ به میزان ۹۰۰ میلیون دلار برای کمک به کشورهای تازه استقلال یافته، گواه این ادعاست.

بدین ترتیب، با وجود پایان جنگ سرد، می‌توان مدعی بود که «کمک آمریکا» قبل از هر چیز دربرگیرنده منافع اقتصادی، سیاسی و راهبردی آمریکا است و در راستای تقویت تمایلات واگرایی در فضای پس از شوروی گام برمی‌دارد. با بررسی و تجزیه و تحلیل سیاست آمریکا در زمینه کمک‌های خارجی به این نکته پی می‌بریم که کمک‌های آمریکا «مفروضانه» است و نسبت به کمک‌های نیمه اول دهه ۹۰ در سطح پایین‌تری قرار دارد. ابعاد کمک‌های انسانی در حال حاضر در ساختار اولویتهای سیاست آمریکا در زمینه کمک به کشورهای خارجی دارای اهمیت کمتری است.

ایالات متحده آمریکا در اسناد رسمی همیشه کمک به کشورهای تازه استقلال یافته را که در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سابق به وجود آمده‌اند به منظور تحکیم امنیت ملی خود بررسی کرده است، از جمله در زمینه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی در اواخر سال ۱۹۹۶ اصطلاح «راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا» ثبت شده است.

### بیطرفی اوکراین در رابطه با منافع ژئوپلیتیک آمریکا

موقعیت راهبردی مهم اوکراین، مساحت آن و نیروی اقتصادی بالقوه با موضع معروف کیف در مورد تمایلات همگرایی در فضای پس از شوروی موجب جلب توجه ویژه محافل سیاسی آمریکا به نقش اوکراین در اروپا و کشورهای مستقل مشترک المنافع شده





است. بیشترین توجه واشنگتن به مسئله آمادگی اوکراین برای تماس و برقراری ارتباط تنگاتنگ با غرب و شیوه‌های جلوگیری از نزدیکی سیاسی - نظامی با روسیه براساس سیستم همکاری امنیتی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع است. در چارچوب کلی مسایل و تأمین حاکمیت اوکراین، واشنگتن پس از سال ۱۹۹۱ اهداف زیر را پیگیری نموده است:

- در مرحله اول (سالهای ۹۳-۱۹۹۲) مسئله مهم حفظ اساسنامه بی‌طرفی و غیرهسته‌ای اوکراین بود. در این دوره ایالات متحده آمریکا به منظور راضی کردن این کشور به چشم‌پوشی از برنامه کنترل عملیات بر تسلیحات هسته‌ای در قلمرو اوکراین، فشار شدیدی به کیف وارد آورد و در اکتبر سال ۱۹۹۳ طی دیدار کریستوفر وزیر امور خارجه آمریکا از کیف موفقیتی در این زمینه کسب گردید.

- در مرحله دوم (از سال ۱۹۹۴ تاکنون) اولویت با جذب تدریجی کیف در ساختار امنیتی ناتو می‌باشد. اوکراین در سال ۹۳-۱۹۹۲ در سطح رسمی، دوری خود را به‌طور همزمان از ناتو و قرارداد تاشکند اعلام کرد و دلیل آن را رفع موانع موجود برای تأمین امنیت عنوان نمود. در میان احزاب سیاسی با نفوذ کشور، دست‌چپی‌ها اکثراً دارای یک دید منفی نسبت به ورود اوکراین به ناتو بودند، سوسیال - دموکراتها از موضع بی‌طرفی پیروی می‌کردند، ولیکن دست راستی‌ها و ناسیونالیستها طرفدار آن بودند.

از آغاز سال ۱۹۹۴، تحت تأثیر غرب، موضع اوکراین نسبت به ناتو تغییر کرد و دلیل آن موقعیت سیاسی جدید در روسیه بود. تغییر موضع رهبری روسیه به طرف «ابرقدرتی» و بویژه تأکید کشورهای غربی بر روی این مسئله، اوکراین را «وادار کرد» تا در جستجوی راههای نزدیکی به پیمان آتلانتیک شمالی باشد و روی این اصل، مفسران اوکراینی دلیل نزدیکی این کشور را به ناتو در واقع تضمینی برای امنیت ملی می‌دانند. عامل دیگری که به نزدیکی اوکراین به ساختارهای نظامی - سیاسی اروپای غربی کمک کرد، شرکت غیررسمی این کشور از فوریه سال ۱۹۹۴ در برنامه «مشارکت برای صلح» بود. اقدامات انجام شده در چارچوب این برنامه (آموزشهای مشترک، مبادله نیروهای نظامی و غیره) بتدریج این کشور را به طرف انجام وظیفه سراسری اروپای ناتو کشاند و باعث شد که ارتش اوکراین ناتو را به‌عنوان یک شریک به حساب آورد. گزارش نظرخواهی متخصصان از هنرجویان آموزشگاه هوایی کیف تأیید



مستقیمی بر این موضوع است؛ زیرا طی این گزارش ۹۰ درصد از آنها خواهان همکاری با نیروهای کشورهای عضو ناتو بودند.

در پایان سال ۱۹۹۴ و آغاز سال ۱۹۹۵، اهمیت جغرافیای سیاسی اوکراین از دید غرب افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت. توسعه طرح‌ریزی شده ناتو در کشورهای اروپای شرقی این پیمان را وادار کرد تا ارتباط مشخصی میان ناتو و قرارداد تاشکند به منظور حذف تماس‌های مستقیم با روسیه را جستجو کند، گرچه رهبری اوکراین موافق با نقش «حائل» نیست ولیکن اوکراین در سالهای آینده، همین نقش را ایفاء خواهد کرد.

تمایلات و گرایش‌های جدید نسبت به اوکراین اهمیت ویژه خود را در جریان دیدارهای کوچما رئیس‌جمهور اوکراین از واشنگتن (نوامبر سال ۱۹۹۴) و کلینتون رئیس‌جمهور آمریکا از کیف (۱۲-۱۱ مه سال ۱۹۹۵) نشان داد. در بیانیه مشترکی که پس از پایان دیدار کلینتون از کیف منتشر گردید، خاطر نشان شد که «امنیت، ثبات و استقلال در اوکراین عامل کلیدی ثبات و امنیت در اروپاست». از سال ۱۹۹۵ به بعد اوکراین چهارمین کشور جهان پس از اسرائیل، مصر و روسیه به عنوان دریافت‌کننده کمک از آمریکا محسوب می‌شد و طرفین در مورد توسعه همکاری اوکراین با ناتو، از جمله شرکت فعالانه این کشور در برنامه «مشارکت برای صلح» موافقت کردند. دولت آمریکا تقبل نمود تا ۹۵۰ هزار دلار اعتبار برای شرکت در برنامه آموزش نظامی بین‌المللی به اوکراین اختصاص دهد. برنامه ارتباطات نظامی و دفاعی اوکراین - آمریکا در سال ۱۹۹۵ بیش از ۵۰ طرح را مورد بررسی قرار داد، از جمله مانور مشترک نیروهای صلح‌جو که در پایان مه در میدان تیر محوطه نظامی پریکارپات انجام شد. همچنین رئیس‌جمهور آمریکا از تمایل کوچما در امضای موافقت‌نامه تخصصی با ناتو در چارچوب «مشارکت» حمایت نمود. براساس آن ایالات متحده آمریکا متعهد شده بود در سال ۱۹۹۵ بیش از یک میلیون دلار اعتبار و در سال ۱۹۹۶، ۱۰ میلیون دلار به این امر اختصاص دهد، مرحله مهم دیگر در راه نزدیکی کیف با غرب، دیدار هیأت اوکراینی در ۳ آوریل سال ۱۹۹۶ از مقر ناتو در بروکسل بود، جایی که جلسه تخصصی کمیته سیاسی ناتو تشکیل شد. لازم به یادآوری است که این جلسه در آستانه اولین دیدار دبیرکل ناتو از اوکراین تشکیل شد. تلاش کیف برای عضویت اتحادیه ناتو، دقیقاً بعد از دیدار دوروزه کوچما رئیس‌جمهور



اوکراین، از ورشو در اواخر ژوئن سال ۱۹۹۶، بوقوع پیوست. ایگور خارچنکو رئیس اداره مطالعات سیاسی و برنامه‌ریزی وزارت امور خارجه اوکراین در مورد موضع آن کشور در قبال ناتو اظهار داشت اوکراین خواستار امضای موافقت‌نامه‌ای در مورد مشارکت تخصصی بین کیف و ناتو است که پیش‌بینی می‌شود اساسنامه مورد نظر اوکراین در پیمان آتلانتیک شمالی باشد. به گفته وی «امضای چنین موافقت‌نامه‌ای به معنی عضویت اوکراین در ناتو نیست، البته اوکراین مشکلی در مورد الحاق به ناتو ندارد، لیکن لازم است مکانیزم‌هایی را طرح‌ریزی نماید که در صورت توسعه پیمان، وضعیتی بیش از حد انتظار و مشخص شده در برنامه همکاری رسمی اوکراین و ناتو در کشور به وجود نیاید.

همزمان، کیف نظر رسمی خود دربارهٔ موضع «محتاطانه» نسبت به همکاری با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را به اطلاع کشورهای غربی رساند. بدین ترتیب در اواسط مه سال ۱۹۹۶، رئیس‌جمهور اوکراین، کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را «مکانیزم‌های نه‌چندان مهم حفاظت از شرایط جدید تاریخی و روابط اقتصادی دوجانبه و برابر میان کشورهای تازه‌استقلال یافته» معرفی کرد.

ه زمان موضع اوکراین در خصوص توسعه ناتو تغییر یافت. گرچه در ماه‌های اولیه به قدرت رسیدن، کوچما کشورهای غربی را به عدم تعجیل در پذیرش چنین توسعه‌ای به دلیل عواقب منفی آن برای اروپا، از جمله امنیت اوکراین فرا می‌خواند، لیکن در مه سال ۱۹۹۵، اوکراین با توسعه موافقت کرد و ظاهراً معترض استقرار تسلیحات هسته‌ای در مرزهای اعضای جدید ناتو بود.

به‌طور کلی در اواسط دههٔ نود طرفداری از ناتو در اوکراین توسعه یافت و با معرفی این پیمان به عنوان عنصر کارآمد در سیستم امنیت اروپا و بنا استفاده از وحشت «تجاوزکاری روسی»، طرفداران نزدیکی به ناتو مستقیماً خواهان ورود به تشکیلات سیاسی این پیمان شدند و آن را تضمینی برای حفاظت از استقلال کشور تلقی نمودند. در چارچوب توسعه همکاری با ناتو، اوکراین در نیمه اول سال ۱۹۹۶، هفت مانور مشترک با کشورهای مختلف از جمله آمریکا، انگلستان و فرانسه انجام داد و اجرای این برنامه‌ها در سال‌های آینده نیز ادامه خواهد داشت.

سرهنگ ژوزف میخائیلوفسکی وابسته نظامی آمریکا در کیف معتقد است: «روند تماسهای نظامی اوکراین نه تنها با آمریکا، بلکه با کشورهای اروپایی در حال توسعه است و این امر موجب افزایش ایده‌های غربی است. اوکراین مدت‌ها با جهان خارج هیچ‌گونه تماسی نداشت و همانا این ارتباط موجب می‌شود که اوکراین با عملکرد غرب آشنا شود». آمریکا نیز تمایل زیادی به برقراری ارتباط با اوکراین بویژه در زمینه نظامی دارد و در این زمینه کمک ۱۸۰ میلیون دلاری از صندوق تخصصی ورشو برای اجرای مانوری در چارچوب برنامه «مشارکت برای صلح» اختصاص داده شده است. آمریکایی‌ها همچنین روی مانورهای مشترک دوجانبه با اوکراین سرمایه‌گذاری کرده‌اند. نمایندگان ناتو اعلام کرده‌اند که «استقلال اوکراین برای ناتو اهمیت حیاتی دارد و اگر اوکراین استقلال خود را از دست دهد و با احیای شوروی موافق باشد، این امر برای بسیاری از جمهوری‌های سابق ایجاد مشکل خواهد کرد».

در عین حال آمریکایی‌ها احساس می‌کنند که روحیه طرفداری از ناتو در ارتش اوکراین در حال کم شدن است، به طوری که طبق نظرخواهی اخیراً تنها ۱۲ درصد از آنها می‌خواهند به طور کامل به ناتو بپیوندند و ۴۰ درصد دیگر خواهان روابط نزدیک با روسیه می‌باشند، سایرین نیز خواهان بی‌طرفی اوکراین هستند. در این زمینه بیهوده نیست که آمریکا توجه خاصی به آمادگی آموزش جدید نخبگان نظامی اوکراین دارد.

سخنرانی گنادی اوداونکو وزیر امور خارجه اوکراین در سمینار «ثبات منطقه‌ای و امنیت» که در اواسط سپتامبر سال ۱۹۹۶ در کیف توسط پارلمان اوکراین و اتحادیه آتلانتیک شمالی انجام شد، گواه آمادگی رهبری اوکراین در همکاری بیشتر با ناتو است. وی در این سخنرانی خاطر نشان ساخت که اوکراین منحصراً کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را به عنوان «مکانیزم مدرن حل مشکلاتی می‌داند که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمده‌اند». وی افزود که اوکراین اساسنامه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را امضا نکرده و عملاً عضو این پیمان نیست و تنها به شکل ناظر در ارگانهای آن حضور دارد، به خوبی واضح است که اوکراین از شرکت در هرگونه شورای دفاعی در قلمرو کشورهای مستقل مشترک‌المنافع امتناع می‌کند. اوداونکو در رابطه با امنیت آینده اروپا گفت که این امر باید بر روی «فرصتهای اصلی» همچون توسعه ناتو و جامعه کشورهای اروپایی بنا شود و باید



راه‌حل قابل قبولی در خصوص شرکت چندجانبه کشورها در ساختارهای اساسی ناتو، کشورهای اروپایی، و شورای اروپای غربی پیدا کرد. این امر موجب پیدایش زمینه‌های مختلف همگرایی کشورهای اروپای شرقی و مرکزی می‌شود و متعاقباً مانع از تشکیل «دیوار جدید برلین» خواهد شد. بدین ترتیب، با در نظر گرفتن عوامل مذکور در اوایل سال ۱۹۹۷ اولویتهای سیاست خارجی اوکراین دقیقاً مشخص شده است: اول، باید اعتراف کرد که در حال حاضر «کوشش» در جهت بیطرفی مفهومی ندارد و هر آن امکان دارد که کشور به طرف الحاق به ناتو جذب گردد. دوم، در سالهای اخیر در راستای شکاف اجتماعی ایجاد شده میان طرفداران اروپایی، اوراسیایی و یا روسی نخبگان سیاسی اوکراین، دولت و مجریان سیاست خارجی، عاملی را که مانع از پیشرفتهای مثبت سیاست خارجی یعنی جهت‌گیری به نفع غرب باشد را سعی دارند از میان ببرند. سوم، می‌توان تصور کرد که سیاست اوکراین در آینده در راستای غرب و بیشتر در مرکز ناتو خواهد بود و این امر موجب گسترش ناتو به سمت شرق خواهد شد.

بدین ترتیب، در آغاز سال ۱۹۹۷ دیپلماسی دشوار اوکراین در سالهای گذشته میان ناتو و روسیه که موجب جلب منافع اقتصادی و دیگر امکانات از دو طرف بود، عملاً پایان گرفت و اوکراین «شراکت ویژه» با ناتو را انتخاب کرد. قراردادهای منعقد شده با ناتو و برگزاری مانور دریایی اگوست سال ۱۹۹۷ همراه با نیروهای چندملیتی تحت سرپرستی ناتو، که تحت عنوان «نیروی محافظ دفاع بین‌المللی در مقابل هجوم دشمنان» تعیین و آماده می‌گردید شاهد این ادعاست. حوزه انتخابی مانور ضدروسی در منطقه اوپاتوریا یعنی در نزدیک‌ترین فاصله با ناوگان روسی دریای سیاه و در نظر گرفتن نقشه عملیاتی برای پیاده کردن نیروهای هوای دریایی ناتو در کریمه و همچنین پیشنهاد استفاده از کشتی‌های کشورهای عضو ناتو در سواستاپل خود حاکی از اندیشه ضدروسی است.

در نگاه اول به نظر می‌رسد که روسیه، بویژه در فضای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، برای اوکراین می‌تواند منشاء منافع اقتصادی و سیاسی باشد، لیکن در چشم‌انداز استراتژی ناتو، کوشش و تلاش برای دوز کردن اوکراین از شراکت عملی با روسیه صورت می‌گیرد که در صورت تحقق آن، امنیت ملی این کشور با مشکل روبرو خواهد بود.



به هر حال، در نقشه جغرافیای سیاسی غرب، اوکراین تأمین‌کننده منافع فوق العاده‌ای به عنوان «مانع مهم»، «مانع ضربت» می‌باشد، نه به عنوان پل اقتصادی میان اروپا و آسیا. لازم به یادآوری است که خط‌مشی طرفدارای از غرب اوکراین، از طریق حمایت همیشگی سیاسی و مادی آمریکا و کشورهای پیشرفته اروپایی عضو ناتو صورت می‌گیرد.

در پایان ژوئیه ۱۹۹۶ کابینه کلینتون برای تحرک بخشیدن «طرفداری ناتو» پیشنهادی را به مجلس قانونگذاری ایالات متحده آمریکا تسلیم نمود که به موجب آن ۶۰ میلیون دلار کمک نظامی به مجارستان، لهستان و چک به منظور آماده ساختن آنها برای ورود به ناتو اختصاص پیدا می‌کرد، و این پیشهاد به تصویب کنگره رسید. در بین سه کشور مذکور، لهستان و چک برای ملحق شدن به ناتو بهتر از مجارستان پاسخ دادند. علاوه بر این از دولت آمریکا خواسته شده از دیگر کشورهای اروپای شرقی و مرکزی مانند کشورهای بالتیک، ملداوی و اوکراین برای ورود به ناتو، حمایت کند. همزمان با این اقدامات، به منظور پیشبرد تبلیغاتی خط‌مشی غرب، شرکت غیرضروری اوکراین در ارتباطات همگرایی با روسیه و دیگر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، و برعکس ضرورت ارتباط نزدیک با غرب، در وسایل ارتباط جمعی آمریکا و دیگر کشورهای غربی به‌طور مداوم مورد تأکید قرار می‌گیرد و به دو تئوری اساسی زیر اشاره می‌شود:

۱. اوکراین کشور بزرگ اروپایی است و نمی‌تواند «آزاد نباشد».

۲. با توجه به «بلندپروازی‌های امپریالیستی» روسیه، تعدادی از سیاستمداران این کشور معتقدند که استقلال اوکراین دچار سوء تفاهم شده و آرزو می‌کنند که این کشور به «آغوش کرملین» برگردد.

استفان هالر کارمند سابق کاخ سفید و وزارت امور خارجه آمریکا ضمن تفسیر تصمیم دومای دولتی روسیه در خصوص قرارداد بلاژسکی، طی مقاله‌ای در «واشنگتن پست» در مارس ۱۹۹۶ خاطرنشان ساخت که: «اوکراین به دلیل اینکه آزاد نبوده است، فقط بزرگ است. این کشور از نظر مساحت بزرگتر از فرانسه است، و از نظر جمعیت و منابع طبیعی تقریباً در سطح این کشور است، از نظر ارتش سومین جایگاه را در اروپا داراست، و از نظر تأمین صلح و ثبات بین‌المللی دارای اهمیت راهبردی است».

دیدار یک‌روزه کریستوفر وزیر امورخارجه آمریکا، از کیف در ۱۹ مارس ۱۹۹۵ نقش مهمی را در دفاع از خط مشی «مستقل» و «استقلال» اوکراین از کشورهای مستقل مشترک‌المنافع ایفا کرد. موضوع مذاکرات وزیر امورخارجه آمریکا در کیف به‌طور کلی در چارچوب این موارد بوده است: روابط آمریکا - اوکراین و اوکراین - روسیه، توسعه ناتو، شرکت اوکراین در «مشارکت برای صلح»، و در نهایت، مشارکت آینده آمریکا در اصلاحات اقتصادی اوکراین و کمک به دریافت غرامت تاکتیکی‌های هسته‌ای صادراتی سال ۱۹۹۲ اوکراین (سهم ادعایی کیف از مسکو، بنابه اطلاعات مختلف، ۷۰۰-۴۰۰ میلیون دلار است).

کریستوفر در این دیدار کمترین علاقه‌ای به موضوع ارتباطات همگرایی مصوبه دومای روسیه و فسخ قرارداد بلاوژسکی از خود نشان نداد و این خود بیانگر منافع آمریکا در استقلال اوکراین است. وزیر امورخارجه آمریکا تصمیم دومای روسیه را غیرمسئولانه خواند و اعلام کرد که اوکراین و سایر جمهوری‌های مستقل مشترک‌المنافع کشورهای مستقل و آزادی هستند و هرگونه تلاشی برای از بین بردن استقلال آنها «نکوهش و سرزنش جهانی» را موجب می‌گردد. در آستانه این دیدار، کوچما در پاسخ به مسکو، اعلام کرد که اوکراین قصد مذاکره با آمریکا را دارد و همکاری بسیار نزدیکی نیز در آینده با ناتو خواهد داشت. رئیس‌جمهور اوکراین همچنین تأکید نمود که تصمیم دومای روسیه موجب می‌شود که کشورهای اروپای شرقی تلاش خود را برای ورود به ناتو افزایش دهند. پوشیده نیست که قصد محافل سیاسی آمریکا در ایجاد این شرایط، تبدیل اوکراین به‌عنوان دشمن ویژه روسیه در آینده است و همزمان با توجه ایالات متحده آمریکا به اوکراین، نیروی چپ روسیه خواهان اتحاد سیاسی جمهوری‌های سابق شوروی هستند و ایالات متحده آمریکا نمی‌خواهد چنین اعتقادی گسترش یابد. در عین حال زمانی که اوکراین از بحران سخت اقتصادی خارج شد، میان این کشور و ایالات متحده آمریکا مشکلات جدیدی به‌وجود می‌آید که امروزه حل آنها به نفع آمریکا خواهد بود. روی این اصل، ایالات متحده آمریکا برای تحکیم تأثیر خود در این کشور و تأمین امکانات لازم برای انجام مانور چندجانبه، از جمله در چارچوب مثلث آمریکا - اوکراین و روسیه، حوزه عملیات استراتژیکی تشکیل می‌دهد. در این زمینه خاطر نشان می‌شود که آمریکا اخیراً اهمیت ویژه‌ای به سیاست کمک‌های اقتصادی و فنی به اوکراین

می‌دهد. از آغاز سال ۱۹۹۴ ایالات متحده آمریکا به برقراری رابطه با اوکراین توجه ویژه‌ای از خود نشان داد و کمکهای ارائه شده نه تنها محرک انجام اصلاحات اقتصادی به شیوه غربی گردید، بلکه به صورت عاملی در مهار همگرایی ایجاد شده در محدوده شوروی سابق درآمد. در آن زمان برژینسکی تأکید کرد که «تنها راه انتقال روسیه به «موقعیت عادی» ایجاد شرایطی است تا نتواند «احیای روسیه امپریالیستی» را در سر بپروراند. به همین دلیل ما آمریکایی‌ها باید به اوکراین کمک کنیم. همچنین، کاخ سفید با توجه به نظر کنگره، تضمینی را در مورد توزیع مجدد کمک به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع با اصل «پنججاه در پنججاه» و با افزایش سهم اوکراین اتخاذ کرد. (قبلاً این کمکها به روسیه فدراتیو تعلق می‌گرفت).

در ماه مه سال ۱۹۹۴ تالبوت معاون وزیر امور خارجه آمریکا در یکی از کمیته‌های فرعی وابسته به کمیته تخصصی اعتبار در خصوص هزینه اختصاص یافته از سوی کنگره نمایندگان آمریکا در مورد کمک به جمهوری‌های مستقل در سال ۱۹۹۵ خاطر نشان ساخت که در زمینه پیشبرد اصلاحات اقتصادی، مسئله و مشکل مهم آینده - اوکراین است.

با تصویب لایحه قانونی کمک به کشورهای تازه استقلال یافته در سپتامبر سال ۱۹۹۵، در سال ۱۹۹۶ سهم اوکراین ۲۳۵ میلیون دلار یا ۳۵ درصد از کل حجم ۶۴۱ میلیون دلاری بود که به این کشورها اختصاص یافته بود و در مجموع بیشتر از حجم کمک به روسیه بوده است. در بودجه سال مالی ۱۹۹۷ کلینتون از کنگره درخواست شده بود که ۶۴۰ میلیون دلار برای کمک به جمهوری‌های مستقل مشترک‌المنافع اختصاص داده شود و پس از تصویب آن، بزرگترین دریافت‌کننده کمک در میان جمهوری‌های سابق شوروی پس از روسیه مجدداً اوکراین بود. این کشور چهارمین جایگاه را در میان همه کشورهای خارجی (پس از اسرائیل، مصر و روسیه) به عنوان دریافت‌کننده کمک از آمریکا داراست. طبق برآوردها، حجم کلی اعتبارات اختصاص یافته توسط کنگره آمریکا برای کمک به اوکراین طی سالهای ۹۶-۱۹۹۲ حدود یک میلیارد دلار بوده و برای مقایسه خاطر نشان می‌شود که کمک اقتصادی مستقیم روسیه به اوکراین به شکل تحویل انرژی متشکل از ۵ میلیارد دلار بوده است. در مارس ۱۹۹۶ در مسکو طی مذاکراتی میزان بدهی‌های اوکراین به روسیه مشخص شد و از جمله به خاطر تحویل گاز در سال ۱۹۹۴، اوکراین ملزم به پرداخت ۱/۴ میلیارد دلار به «گاز پروم» گردید.

امضای قرارداد دوستی، همکاری و شراکت میان روسیه و اوکراین در پایان مه سال ۱۹۹۷ و همچنین دست‌یابی به مصالحه در مورد ناوگان دریای سیاه، مشکلات موجود میان روسیه و اوکراین را از بین نبرد و تجربه سالهای گذشته نشان می‌دهد که اختلاف‌نظرهای مختلفی در مورد چگونگی تفسیر قراردادها و نحوه اجرای آنها وجود دارد ولی به‌طور کلی باید گفت که امنیت اروپا و کشورهای روسیه و اوکراین را آینده تعیین خواهد کرد. به گفته یکی از تحلیل‌گران، اگر قراردادی، در آینده نزدیک، چگونگی همکاری واقعی این دو کشور را در همه جوانب مشخص نکند، اقدامات دیپلماتیک ممکن است نه تنها موجب «شکست کرملین» شود، بلکه اوکراین را در نیز در جهت تشکیلات امنیتی ناتو «معلق» کند.

### نقش ایالات متحده آمریکا در حل و فصل مناقشه قره‌باغ

از سال ۱۹۹۴ دولت کلینتون تلاش خود را برای حل و فصل مناقشه قره‌باغ افزایش داده و مسئولین آن کشور به‌طور واضح خاطر نشان می‌سازند که همکاری ایالات متحده آمریکا برای ایجاد امنیت در این منطقه برای بهره‌برداری از معادن نفت می‌باشد و هدف دیگر آن، محروم کردن ایران از امکان توسعه نفوذ در منطقه است. ظاهراً بجز شرکت‌کنندگان غیرمستقیم در این مناقشه یعنی روسیه و آمریکا، کشورهای دیگری وجود دارند که دارای منافع ویژه‌ای در این منطقه می‌باشند، این کشورها ایران و ترکیه هستند. موافقتنامه‌ای در مورد برقراری آتش‌بس در قره‌باغ در مه سال ۱۹۹۴ با همکاری روسیه میان طرفین متخاصم (آذربایجان و ارمنستان) منعقد شد، ولی به‌رحال، با وجود میانجیگری‌های چندجانبه روسیه و کشورهای غربی در پیدا کردن یک راه‌حل سیاسی برای این جنگ چندساله، موفقیتی حاصل نشده و اوضاع منطقه به حالت نه‌جنگ و نه صلح باقی مانده و خطر بالقوه همیشه وجود دارد.

یکی از دلایل طولانی شدن مناقشه و ایجاد بن‌بست دیپلماتی، «مشکل رقابت» میان ابتکارات صلح‌جویانه سازمان امنیت و همکاری اروپا و عملیات دیپلماتیک روسیه می‌باشد. گروه مینسک که در مارس ۱۹۹۲ ایجاد شده بود، در چارچوب شورای امنیت و همکاری کشورهای اروپایی به‌منظور ایجاد کنوانسیون بین‌المللی در خصوص قره‌باغ علاوه بر دو کشور ارمنستان، آذربایجان مشتمل بر یازده کشور دیگر: آلمان، بیلوروس، ایالات متحده

آمریکا، فرانسه، فنلاند، ایتالیا، روسیه، سوئد، سوئیس، جمهوری چک و ترکیه بود. غربی‌ها معتقد بودند که نماینده روسیه در گروه مینسک، مأموریت رقابتی و موازی را به‌عنوان نماینده رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه اجرا می‌کند، ولی به‌رحال مبارزه برای رهبری میان گروه مینسک و روسیه در روند حل و فصل مناقشه در دسامبر سال ۱۹۹۴ در بوداپست پایان گرفت و بنابه تصمیم سازمان امنیت و همکاری اروپا، روسیه به‌عنوان ریاست تام‌الاختیار و دائمی این گروه معرفی شد.

تمایل غرب برای مقابله با تلاش‌های صلح‌جویانه روسیه در قره‌باغ را در آن زمان خبرنگاری از مسکو منعکس کرد و طی گزارشی در پایان سال ۱۹۹۳ خاطر نشان ساخت که: «شرکای غربی روسیه را به تعقیب هدف خود - تحکیم مجدد تأثیر و نفوذ در قفقاز - متهم می‌کنند». بعدها نیز نماینده آمریکا در گروه مینسک در یک متن کتبی نسبتاً واضحی اعلام کرد که باید «بلندپروازی‌های امپریالیستی نوین روسیه» را مهار کرد، در ضمن به عقیده او، برخورد واشنگتن نسبت به مناقشه در قره‌باغ تنها عنصر در این اختلاف جغرافیای سیاسی است که می‌تواند نقش روسیه در قفقاز را کاهش دهد. بنابه ارزیابی این نماینده عالی‌رتبه، گرچه واشنگتن از ابتدا اهمیت جغرافیای سیاسی حل و فصل بحران قره‌باغ را دست‌کم گرفت، لیکن از میان همه اختلافات شوروی سابق، ایالات متحده آمریکا مستقیماً دست به کار حل و فصل مشکل قره‌باغ شد.

مسئله مهم در این منطقه، مشکل برگرداندن اراضی اشغالی آذربایجان به دست ارمنی‌ها در سالهای ۱۹۹۲، ۹۳ بود (طبق گفته باکو ۱۲۰۰۰ کیلومتر مربع). رهبری ایروان اعلام کرد که حاضر است از همه سرزمین‌های اشغالی در ولایت آرتساخ (نام ارمنی قره‌باغ) به استثنای دالان لاجین که به ارمنستان مربوط می‌شود، به شرط تضمین ۱۰۰ درصد امنیت مردم آن مناطق توسط جامعه جهانی، عقب‌نشینی کند. آینده ناگورنو قره‌باغ تنها با تلاش گروه مینسک در خصوص کنوانسیون مذاکرات صلح تحت سرپرستی سازمان امنیت و همکاری اروپا، تعیین خواهد شد، ولی با این وجود بازم این خطر وجود دارد که مذاکرات تحت سرپرستی گروه مینسک نیز بدون هیچ‌گونه نتیجه‌ای ادامه یابد و تنها مانع از سرگیری عملیات نظامی گردد.



رهبران آذربایجان علاقه نسبتاً زیادی به ادامه مذاکرات در چارچوب گروه مینسک از خود نشان می‌دهند و به عقیده آنان این گروه باید از فرصت به دست آمده برای تحکیم پایه‌های خود استفاده کند و مانع از تلاشهای مخرب در زمینه تجدیدقوا بویژه در مرزها شود. در حل و فصل مناقشه قره‌باغ آنان امید زیادی به حمایت‌های آمریکا و روسیه بسته و موضوع دسترسی به بهره‌برداری از نفت خزر را به عنوان محرکی برای جذب این حمایتها مطرح می‌کنند.

پس از ورود آذربایجان به جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در سپتامبر سال ۱۹۹۳، در روابط میان مسکو و باکو بهبودی نسبی مشاهده شد. ولی به هر حال یک مشکل جدی وجود دارد و آن ممانعت آذربایجان از استقرار ارتش روسیه در خاک آن کشور است، با این همه باکو در سطح غیررسمی اعلام کرده که این مشکل در صورت کاهش کمک‌های روسیه به ارمنستان، به ویژه تحویل فن‌آوری نظامی، قابل حل است.

اخیراً رهبری آذربایجان اعلام کرده که دارای مهمترین نوع «طلای سیاه» در خزر می‌باشد و این موضوع موجب جلب توجه واشنگتن، مسکو، لندن و پاریس شده است. پس از امضای قرارداد میان کنسرسیوم غربی و آذربایجان برای بهره‌برداری از نفت دریای خزر در ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۹۴ (که ۴۴ درصد از آن متعلق به شرکت آمریکایی است) ایالات متحده آمریکا علاقه زیادی نسبت به موضع آذربایجان در خصوص اینکه «ناگورنو قره‌باغ جزو آذربایجان است و واشنگتن با هرگونه تغییر مرزی در آذربایجان مقابله می‌کند» از خود نشان داد. در چارچوب قرارداد منعقد، احداث چند لوله نفتی برنامه‌ریزی شد، از جمله از راه گرجستان و ترکیه، تا روسیه از انحصار موجود در زمینه حمل و نقل نفت محروم شود، لیکن لوله نفتی مذکور باید از ناگورنو قره‌باغ عبور نماید که در صورت از سر گرفته شدن جنگ در این منطقه، عاقبت کار چنین طرحی کاملاً واضح است.

شخصیتهای بلندپایه آمریکایی پیوسته به ارتباط مستقیم میان بهره‌برداری از منابع نفتی در حوزه دریای خزر و چشم‌انداز تحکیم ثبات در منطقه، اشاره می‌کنند. به عقیده آنان نگرانی روسیه از حضور آمریکا در این منطقه که به عقیده مسکو، منطقه نفوذ اوست، اوضاع را بغرنج‌تر می‌کند. برای کاستن از این خطر دولت کلیتاً باید از هر طریقی که شده تلاش نماید تا به روسیه بقبولاند که همکار آن کشور می‌باشد.



در این زمینه، مشکل قره‌باغ در رابطه آمریکا و روسیه در درجه اول اهمیت قرار دارد و پریماکف در ملاقات با کریستوفر در ۱۰ فوریه سال ۱۹۹۶ در هلسینکی، اهمیت تلاش‌ها و همکاری دو کشور را در خصوص حل این مشکل خاطرنشان ساخت. موضوع حل و فصل مشکل قره‌باغ به عنوان یکی از مهمترین محور گفتگو در دیدارهای نوبتی پریماکف و کریستوفر وزرای امور خارجه روسیه و آمریکا در ۲۲-۲۰ مارس ۱۹۹۶ قرار داشت و با بررسی نتایج این دیدار، رئیس‌جمهور آذربایجان از این که روسیه و آمریکا مشترکاً روی مهمترین مسئله (حل و فصل مشکل قره‌باغ) تلاش می‌کنند، استقبال کرد. وی معتقد است که میانجیگران باید بیشترین تأثیر را روی روند صلح با رعایت حقوق طرفین در منطقه داشته باشند. با میانجیگری در منطقه قره‌باغ، واشنگتن عملاً وارد یک رقابت پنهانی با روسیه شده است و دوطرف به برخوردهای مقابله‌ای با حل و فصل مناقشه قره‌باغ اقرار می‌کنند. روسیه به‌طور رسمی حفظ مرزهای سابق میان کشورهای ماورای قفقاز با تقویت اوضاع قره‌باغ قبل از فدراسیون یا کنفدراسیون، را ترجیح می‌دهد. کاخ سفید به‌طور غیررسمی طی پنج سال گذشته، چندین بار از طریق کارشناسان مستقل، ایده مبادله مرزی میان باکو و ایروان را مطرح کرده است. اجرای این نقشه، عملاً روسیه را از طرح‌های نفتی قرن بیست و یکم حذف می‌کند و خط مشی طرفداری غرب از آذربایجان را از طریق ترکیه تحکیم می‌بخشد، لیکن قبل از پایان سال ۱۹۹۶ طرفین درگیر با تجدیدنظر در مرزها مخالفت نمودند.

از اواسط سال ۱۹۹۶ باکو تلاش بسیار نمود تا میانجیگری در مشکل قره‌باغ را میان واشنگتن، مسکو و آلمان تقسیم نماید و در جریان دیدار علی‌اف رئیس‌جمهور آذربایجان از آلمان در ژوئن سال ۱۹۹۶ وی درین ضمن تأکید بر اصل «تمامیت ارضی آذربایجان» به آلمان پیشنهاد نمود تا ریاست گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا را به‌عهده بگیرد.

جهت‌گیری آذربایجان در چارچوب شراکت راهبردی با آلمان، پس از اینکه کنگره آمریکا لایحه به‌اصطلاح «اصلاحیه پارت» مبنی بر دلانهای تحت نفوذ ارمنستان را تصویب کرد، تشدید یافت. این تصمیم عملاً «چراغ سبزی» بود برای اعطای کمکهای بشردوستانه مستقیم آمریکا به ناگورنو قره‌باغ که سفیر آذربایجان بشدت به آن اعتراض نمود و در آمریکا اعلام کرد که کشور وی از دریافت کمک امتناع می‌کند، زیرا اصطلاح «اصلاحیه پارت» قره‌باغ را



به‌عنوان یک کشور مستقل به رسمیت می‌شناسد. ایالات متحده آمریکا تلویحاً اشاره کرد که «اصلاحیه پارتو» مورد قبول قرار نگیرد. در جواب این اقدام آمریکا، پطروسیان رئیس‌جمهور ارمنستان طی اعلامیه شدیداللحنی خاطرنشان ساخت که «ایالات متحده آمریکا عملاً مدافع موضع آذربایجان در مذاکرات می‌باشد و این میانجیگری فقط به نفع یک طرف است». در نتیجه، با وجود اعمال فشار جمعیت ۷۵۰ هزار نفری ارمنی در آمریکا کلیتاً این لایحه را مردود شناخت و بدین ترتیب، منافع نفتی بیشتری کسب کرد. در شرایط کنونی، سیاست ایالات متحده در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بیشتر در خصوص تحکیم امنیت ملی، دسترسی به اهداف جغرافیای سیاسی و اقتصادی خارجی و نفوذ در میان رهبران آینده اوراسیا می‌باشد. به‌طور کلی سیاست ایالات متحده آمریکا در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع دارای دو مرحله است. در مرحله اول (۹۳-۱۹۹۱) واشنگتن با قبول اینکه جمهوری‌های مستقل شوروی سابق در بسیاری از جهات اقتصادی و نظامی وابسته به روسیه هستند، اجازه داد که آنها در برخی از زمینه‌های راهبردی در فضای پس از شوروی با هم شراکت داشته باشند و تا اندازه‌ای نقش روسیه را به عنوان رهبریت کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به رسمیت شناخت.

در دومین مرحله (از پایان سال ۱۹۹۳ تاکنون) با عمیق‌تر شدن بحران در روسیه و به همان میزان در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، این کشورها به مرحله‌ای در جهت تحکیم موقعیت، حفظ استقلال و همچنین تضعیف رابطه با روسیه رسیدند و ایالات متحده آمریکا وارد سیاست «مهار جدید» روسیه فدراتیو در فضای پس از شوروی شد.

با استفاده کامل از امکانات نظامی، سیاسی، دیپلماسی، اقتصادی و تبلیغاتی، از جمله اختصاص اعتبار از بودجه دولت فدرال به کشورهای تازه استقلال یافته و جذب برخی از آنان در ساختار امنیتی ناتو، ایالات متحده آمریکا تصمیمهای زیر را براساس مسایل راهبردی موجود اتخاذ نمود:

۱. تحکیم امنیت نظامی و از جمله هسته‌ای آن کشور، کاهش مقیاس تهدید در ارتباط با توسعه سلاح هسته‌ای و تحویل باقی‌مانده آن در بعضی از کشورهای شوروی سابق.
۲. تشویق انجام تغییرات مبتنی بر شیوه‌های دموکراتیک در زمینه‌های سیاسی

کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در مسیر معیارهای غربی و ایجاد روحیه طرفداری از آمریکا در نخبگان سیاسی آن کشورها.

۳. همکاری در زمینه توسعه اصلاحات اقتصاد بازار و ایجاد شرایط مساعد برای نفوذ سرمایه آمریکایی در اقتصاد کشورهای مذکور و تسهیل امکانات لازم برای صادرات تولیدات آمریکایی.

۴. تحکیم استقلال کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، که عملاً به معنای استقلال از روسیه، ممانعت از بروز تمایلات همگرایی در فضای پس‌از شوروی، جلوگیری از تشکیل شورای سیاسی - نظامی تحت سرپرستی روسیه است.

۵. به دست آوردن اهرمهای فشار بر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، از جمله در زمینه سیاستهای داخلی و خارجی این کشورها.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی